

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

شمین گلرخ*

دانشجوی دکترای طراحی شهری، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۰۷، تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۲/۳۱)

چکیده

در زندگی همه ما مکان‌هایی وجود دارند که خود را بدون آن‌ها نمی‌توانیم تصور کنیم. هر یک از آن‌ها بخشی از «من» یا «خود» ما را می‌سازند. آنچه روانشناسان بدان «هویت شخصی» می‌گویند. مفهوم روانشناختی «هویت مکانی»، معرف جنبه‌هایی از هویت شخصی فرد است که به واسطه تجربه مکان‌ها حاصل می‌شود؛ اما در توضیح جنبه‌ی کالبدی هویت شخصی، نظریه‌های مختلفی وجود دارد که تفاوت میان آن‌ها را می‌توان ناشی از تفاوت میان تعریف آن‌ها از مفهوم «خود» دانست. در تعبیر سنتی، «خود» مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که فرد را از دیگری متمایز می‌کند. اما در تعبیر متأخرتر، «خود» مجموعه‌ای از معناهاست که فرد میان تجربه‌های زندگی‌اش می‌سازد. در تعبیر نخست «خود» ماهیتی «مفهومی» دارد و در تعبیر دوم از جنس «روایت» است.

این مقاله می‌کوشد تا با اتکاء بر متون نظری و با مرور مفاهیم روانشناختی مرتبط، از منظر تعبیر دوم توضیح دهد که چگونه یک محیط کالبدی مشخص - مکان - با هویت شخصی افراد ارتباط می‌یابد. چنان که توضیح داده خواهد شد، آنچه باعث می‌شود یک مکان - رویداد مشخص، در تصویر فرد از خودش اهمیت بیابد، نه خود آن مکان - رویداد بلکه «نسبتی» است که میان فرد و آن مکان - رویداد شکل گرفته است و هر بار به کمک داستان‌ها و صحنه‌های وابسته به آن بازسازی می‌سازد. می‌توان گفت نقش علوم طراحی در شکل‌گیری نسبتی میان فرد و مکان - رویدادها، زمانی بارز می‌شود که بتوانند به کمک ایجاد و تقویت «کیفیت‌هایی واسطه‌ای» میان فرد و یک مکان مشخص، امتزاج این دو، و امکان پدید آمدن داستانی مشترک میان «من» و «مکان» را میسر کنند.

کلید واژه‌ها: مکان، هویت شخصی، خود، هویت مکانی، خود مفهومی، خود روایی.

* Email: sh.golrokh.ud@gmail.com

مقدمه

واقعیت‌های زندگی ما از خلال تجربه مکان‌های بسیاری ساخته می‌شوند که اهمیت یکسانی برای ما ندارند. تجربه هریک از آن‌ها به همان اندازه که می‌تواند منجر به احساسی عاطفی در ما شود، ممکن است در حد تجربه‌ای گذرا و کمرنگ باقی بماند. قضاوت و ارزیابی ما از مکان‌هایی که تجربه می‌کنیم از یک سو متأثر از ویژگی‌های شخصی ماست - عقیده، احساس، خاطرات، تفکر و ... - و از سوی دیگر به نوبه‌ی خود در شکل‌گیری این ویژگی‌ها نقش مهمی دارد.

در زندگی همه ما مکان‌هایی وجود دارند که خود را بدون آن‌ها نمی‌توانیم تصور کنیم؛ خانه، محل کار، پاتوق خرید، محل قرارهای دوستانه و ... به گونه‌ای که وقتی درباره‌ی خود فکر می‌کنیم یا از خود حرف می‌زنیم، خود آگاه یا ناخودآگاه خود را در ارتباط با آن‌ها تصور می‌کنیم یا در بیان خود به آن‌ها ارجاع می‌دهیم. این مکان‌ها برای ما اهمیت دارند. رابطه‌ای معنادار میان خود و آن‌ها قائل هستیم. به نسبتی که با آن‌ها داریم، به توقعات، خواسته‌ها، خاطرات و هر آنچه این نسبت را تعریف می‌کند یا تغییر می‌دهد اهمیت می‌دهیم. هر یک از این مکان‌ها بخشی از «من» ما را می‌سازند، آنچه روانشناسان بدان «هویت شخصی»^۱ می‌گویند.

روانشناسان محیطی رابطه میان محیط کالبدی و هویت شخصی را عمده‌تاً در ارتباط با مفهوم «حس خود»^۲ مطرح کرده‌اند؛ یعنی به نقش مکان‌ها در تصویری که فرد همواره از خودش دارد پرداخته‌اند. در این باره، مفهوم روانشناختی «هویت مکانی» که نخستین بار توسط پروشانسکی^۳، ۱۹۸۷، ۱۹۸۳ مطرح شده، معرف جنبه‌هایی از هویت فرد است که به محیط کالبدی زندگی روزمره‌اش مربوط می‌شود؛ اما در توضیح چگونگی این ارتباط اختلاف نظر وجود دارد. تفاوت میان نظریه‌های مختلف را

می‌توان ناشی از تفاوت میان تعریف آن‌ها از «خود» دانست. گروهی معتقدند که فرد همواره تصویر مشخصی از خود دارد، اما گروهی دیگر «خود» را پدیده‌ای ایستیمیک^۴ می‌دانند که بسته به موقعیت‌های مختلفی که فرد در آن قرار گرفته، تفاوت دارد. از اینرو نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود» نیز از منظر این دو تعبیر متفاوت است.

اما این که یک مکان مشخص چگونه برای فرد مهم می‌شود، پرسشی است که از منظر علوم طراحی محیطی مطرح می‌شود. در ادبیات طراحی، در توضیح چستی «مکان»، مؤلفه‌هایی برای آن شمرده شده است. برای مثال می‌توان به نظریه یادوارد رلف^۵ و دیوید کانتر^۶ اشاره کرد که اگرچه از گفتمان‌هایی متفاوت و با تکیه بر سنت‌های علمی مختلف به پدیده مکان نگریسته‌اند؛ اما ایده‌هاشان شباهت زیادی به هم دارند. رلف در کتاب مکان و بی‌مکانی^۷ (۱۹۷۶) سه مؤلفه برای مکان برمی‌شمارد: محیط فیزیکی^۸، فعالیت‌ها^۹ و معناها^{۱۰}.

کانتر نیز در کتاب روانشناسی مکان^{۱۱} (۱۹۷۷) مؤلفه‌های مشابهی را برای مکان پیشنهاد می‌کند: ویژگی‌های فیزیکی^{۱۲}، فعالیت‌ها^{۱۳} و تصورات^{۱۴}.

طراحان در توصیف مکان از چنین مؤلفه‌هایی استفاده می‌کنند که مفاهیمی انتزاعی هستند و مابه‌ازایی طراحانه می‌توان برای آن‌ها قائل شد. اما ویژگی‌های فیزیکی مکان، فعالیت‌های جاری در آن و معناهایی که بدان الصاق می‌شود، برای شهروند در واقعیت قابل تفکیک نیستند. در توصیف او از تجربه شخصی‌اش از یک مکان - که در واقع «خود» را بیان می‌کند - ما به ازای مشخصی برای این سه مؤلفه نمی‌توان یافت. آنچه در ادبیات هویت شخصی و هویت مکانی، به عنوان واقعیت بر آن تمرکز می‌شود، آن چیزی است که در ذهن فرد وجود دارد و در ارتباط با هر پدیده‌ای نسبت او را با دنیای پیرامونش تعریف

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

می‌دهد - آنچه در قالب ضمیر «من» به خود نسبت می‌دهد، محتوای «خود» او را می‌سازد. در تعریف جیمز «خود» انسان مجموعه همه آن چیزهایی است که فرد می‌تواند از آن خود بداند؛ بدنش، روحیه‌اش، همسرش، فرزندانش، گذشتگان، شغلش و...؛ فرد به همه این‌ها حس مشابهی دارد اگر چه نه به یک اندازه؛ اگر اتفاقی برای آن‌ها رخ بدهد گواهی که برای خود او رخ داده است (Barresi, 2002: 3).

اما دیدگاه مید تفاوت مهمی با دیدگاه جیمز دارد. از نظر جیمز «خود» زمانی شکل می‌گیرد که فرد در جایگاه ابژه، موضوع آگاهی خودش قرار بگیرد. اما در نظریه‌ی مید، «خود» موضوع آگاهی «دیگری» است. به بیانی دیگر مید، برای «خود» ماهیتی اجتماعی قائل است. فرد به واسطه نقش‌های اجتماعی مختلفی که بر عهده دارد و از خلال عکس‌العمل دیگران نسبت به خودش، بر ویژگی‌های خود آگاه می‌شود. فرد آگاهی می‌یابد که موضوعی در حوزه ادراک «دیگری» است و با درون‌سازی^{۱۸} آن، بر خود نیز به عنوان موضوعی در حوزه ادراک خود آگاه می‌شود (Twigger-Ross, 2003: 204). به بیانی دیگر فرد می‌آموزد تا بسیار شبیه به روشی که دیگران درباره‌ی او قضاوت می‌کنند خود را ارزیابی کند. برای مثال فرد بر مبنای عکس‌العمل دیگران، همواره تصویر فردی صبور را از خود دارد. از این‌رو شکل‌گیری «حس خود» بسیار وابسته به پذیرش و انطباق با مجموعه‌ای از ارزش‌ها، قوانین و توقعات مشترک است (Epstein, 1973: 405).

یکی از مهم‌ترین شباهت‌های این دو نظریه را می‌توان در آن دانست که «خود» را امری ثابت، مشخص و بیرون از ذهن می‌دانند که فرد نسبت به آن آگاهی می‌یابد. به بیانی دیگر با ابژکتیویزه کردن «من»، می‌کوشند تا امری ذهنی را جسمانیت ببخشند. اما امروزه ما می‌دانیم که ضمائر فارغ از متن معنایی ندارند. در تعبیری دوم از «خود»، سارین^{۱۹} (۱۹۸۳) آن

می‌کند. این مقاله می‌کوشد تا به کمک مفهوم روانشناختی «خود» و با مرور تعاریف و مفاهیم روانشناختی مرتبط، توضیح دهد که چگونه یک مکان مشخص با هویت شخصی افراد ارتباط می‌یابد.

هویت شخصی - حس خود Sense of Self

هویت خود مفهومی پیچیده است، به ویژه در حوزه‌های میان رشته‌ای مانند علوم طراحی. هر رشته‌ای تعریف خود را از هویت دارد و آن را بسته به سنت‌های خود به شیوه‌های مختلفی به کار می‌برد. در این مقاله منظور از هویت تعبیر روانشناختی از آن است؛ به معنای نقش‌ها و تصویرهایی که فرد در مقایسه با دیگران از خود می‌سازد تا بتواند برغم داشتن چیزهای مشترک با دیگران، خود را از ایشان جدا بداند؛ آنچه که در متون روانشناسی از آن تعبیر به «حس خود» نیز می‌شود. اما درباره اهمیت مفهوم «خود» و تعریف آن به عنوان مفهومی توضیح دهنده^{۱۵}، میان روانشناسان اتفاق نظر وجود ندارد. رفتارگرایان معتقدند که چون «خود» را نمی‌توان دید و لمس کرد قابل توضیح دادن نیست. اما شناخت گرایان احساس فرد به برخورداری از یک «خود» را مبنای توضیح فرایندهای ذهنی و شناختی او می‌دانند؛ از این‌رو می‌کوشند تا آن را تعریف کنند.

نظریه‌های هویت به ریشه‌های مشترکی می‌رسند و عمدتاً بر پایه نظریه‌ی ویلیام جیمز^{۱۶} (۱۸۹۰) و هربرت مید^{۱۷} (۱۹۳۴) بنا شده‌اند. این نظریه‌ها برای توضیح ماهیت «خود» و مکانسیم شکل‌گیری آن از نقش ضمیر اول شخص - من - در زبان کمک گرفته‌اند. در قواعد زبانی «من» به دو شکل متفاوت فاعلی I و مفعولی me ظاهر می‌شود که می‌توان آن را «من» در جایگاه سوژه و «من» در جایگاه ابژه دانست. جیمز و مید هر دو معتقدند که «من» در جایگاه ابژه، همان تصویری است که فرد از خود دارد. هنگامی که فرد درباره خود فکر می‌کند - «من» را ابژه خود قرار

انسان برای شناخت چیزها، بازشناسی^{۲۳} آن‌ها به عنوان یک مثال از چیزی دیگر یا جزئی از یک چیز دیگر است. شناخت انسان نسبت به «من» خویش نیز از اصل بازشناسی تبعیت می‌کند. اما این که این شناخت درون چه ساختاری سازمان‌دهی می‌شود از موضع دو تعبیر مختلفی که برای «خود» برشمرده شد تفاوت دارد؛ تعبیر نخست برای آن ساختاری مفهومی^{۲۴} قائل است و تعبیر دوم ساختاری روایی^{۲۵}.

در تعریف سنتی از فرآیند شناخت، انسان چیزها را بر اساس شباهت و تفاوت میان ویژگی‌های آن‌ها مقوله‌بندی^{۲۶} می‌کند و به صورت مفهوم‌هایی انتزاعی^{۲۷} به ذهن می‌سپارد. هر مفهوم معرف دسته‌ای از ویژگی‌هاست. فرد در مواجهه با هر چیزی، طی فرایندی مقایسه‌ای، آن را به عنوان مثالی از یکی از مفهوم‌های ذهنی خود بازمی‌شناسد و یا مفهومی جدید برای آن می‌سازد. برای مثال یک چیز به این خاطر به مثابه یک فنان بازشناسی می‌شود که ویژگی‌های یک فنان را دارد؛ کوچک است، توخالی‌ست، زیر آن صاف است و ... در این تعبیر، مفهوم «خود» نیز به واسطه‌ی ویژگی‌هایی که یک فرد را از دیگران متمایز می‌کند فهمیده می‌شود. در نتیجه پاسخ سؤال «من کیستم؟» مجموعه‌ای از اسم‌ها - خانه‌ام، شغلم، خانواده‌ام و ... - و صفت‌ها است - بلند قد، معلم، مرد، ایرانی، صبور و ... - که فرد به خود نسبت می‌دهد.

اما در تعبیر دوم، فرد خود را به کمک رویدادهای زندگی‌اش ترسیم می‌کند. برای مثال هنگامی که درباره‌ی نوع کتابی که دوست دارد فکر یا صحبت می‌کند، کتاب‌هایی که خوانده است را به یاد می‌آورد، احساسی که نسبت به آن‌ها داشته است را مرور می‌کند، آن‌ها را با تجربه‌هایی دیگر در زندگی‌اش ربط می‌دهد و سرانجام به این حس می‌رسد که «فردی‌ست علاقه‌مند به داستان‌های عاشقانه زیرا ...»؛ و البته این که چه چیزهایی را چگونه

را امری انتزاعی و اپیستمیک می‌داند. معنایی که فرد در هر جمله‌اش به I و me می‌دهد متفاوت است، چرا که او در وضعیت‌های مختلف، روایتی متفاوت از «خود» می‌سازد. برای مثال وقتی می‌گوید «او من را دوست دارد»، «من با او دشمن هستم»، «من گم شده‌ام» و ... در هر جمله تصویری متفاوت از خود می‌سازد. به بیانی دیگر، مسئله‌ی اصلی تفاوت «من» در جایگاه سوژه و ابژه نیست، بلکه I و me هر دو در خدمت ساختن تعبیر و تفسیر فرد از خود انتزاعی‌اش در موقعیت‌های مختلف هستند (Sarbin, 1983: 337).

در تعریف ساربین آنچه روایت «خود» را شکل می‌دهد اصل «نقالی»^{۲۸} است. نقالی عملی است که طی آن، فرد یک پدیده را درون یک «خط داستانی»^{۲۹} قرار می‌دهد و آن را در ارتباط با رشته‌ای از رویدادها روایت می‌کند؛ مانند کاری که یک نویسنده می‌کند یا آنچه یک تاریخ‌نگار انجام می‌دهد. کار تاریخ‌نگار گزارش یک سری اطلاعات در سیری خطی از زمان نیست؛ بلکه او میان مجموعه‌ای از رویدادهای زمان‌مند^{۳۰} رابطه‌ای معنا دار ترسیم و روایت خود از تاریخ را ارائه می‌کند. بر مبنای تعبیر ساربین، تصویری که فرد از «خود» می‌سازد نیز شامل معناهایی است که از منظر موقعیتی که در آن قرار دارد، میان رشته‌ای رویداد برقرار و قصه «خود» را روایت می‌کند. بدین ترتیب می‌توان در میان شناخت گراها دو تعبیر مختلف از کانسپت «خود» برشمرد. در تعبیر نخست - تعبیر سنتی - «خود» کلیتی است که ویژگی‌هایی مشخص را می‌توان بدان نسبت داد؛ مجموعه‌ی این ویژگی‌ها فرد را از دیگری متمایز می‌کند. اما در تعبیر دوم، «خود» مجموعه‌ای از معناهاست که فرد میان تجربه‌های زندگی خود می‌سازد.

شناخت گراها دانش انسان نسبت به محیط را پدیده‌ای سازمان یافته می‌دانند؛ ابتدایی‌ترین روش

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

آن دارد و در صورتی که این تعادل مختل یا تهدید شود، استراتژی‌هایی را به کار می‌گیرد تا آن را بازیابد. اپستین^{۳۱} (۱۹۸۳، ۱۹۹۴) این حالت تعادل را در ۴ اصل یا نیاز توضیح می‌دهد: نیاز به حداکثر رسانیدن تعادل میان لذت و درد^{۳۲}، نیاز به حفظ انسجام در سیستم مفهومی^{۳۳} (اصل وحدت)، نیاز به حفظ سطح مطلوبی از عزت نفس^{۳۴} و نیاز به حفظ رابطه^{۳۵} (حفظ روابط مورد علاقه با دیگران). (Korpela, 1989: 206)

وورینن^{۳۶} (۱۹۸۳) مکانیسم حفظ حس تعادل در «خود» را در قالب مفهوم خود-تنظیمی^{۳۷} توضیح می‌دهد؛ به معنای درگیری ذهنی فرد با آن دسته از احساس‌ها، فکرها یا تصویرهایی که تعادل حس خود را در او تهدید می‌کند. تخیل کردن، توجیه کردن یا حرف زدن با یک دوست از جمله استراتژی‌هایی هستند که در چنین وضعیتی به کار می‌رود. (Korpela, 1989: 243)

کورپلا (۱۹۸۹) ایده خود-تنظیمی را به محیط کالبدی بسط می‌دهد و مفهوم خود-تنظیمی محیطی^{۳۸} را مطرح می‌کند. به این معنا که فرد از محیط کالبدی - شامل اشیاء و مکان‌ها - نیز به مثابه ابزار یا واسطه‌ای برای حفظ تعادل روانی خود استفاده می‌کند. او در تحقیقی که بر مبنای اصول اپستین انجام داد، از افراد خواست تا درباره‌ی مکان‌های مورد علاقه‌شان صحبت کنند. در پاسخ‌های افراد اصل لذت/درد به شکل حس آزادی بیان، احساس شادی در محیط، احساس آشنایی و تعلق داشتن به محیط بیان می‌شد. اصل وحدت نیز خود را در حس قادر بودن به پاک کردن ذهن در مکان‌های مورد علاقه و «پیدا کردن خود» نشان می‌داد. کنترل داشتن بر یک مکان، انسانی کردن آن، ثبت خاطرات در آن و نام‌گذاری آن نیز از مکانیسم‌هایی بودند که حس عزت نفس را در مواقع لازم به فرد باز می‌گرداند (Korpela, 1989: 241).

به هم ربط می‌دهد چنان که پیش‌تر نیز گفته شد عملی‌ست اپیستمیک؛ یعنی از موضع موقعیتی که در آن قرار دارد این معناها بازخوانی می‌شود.

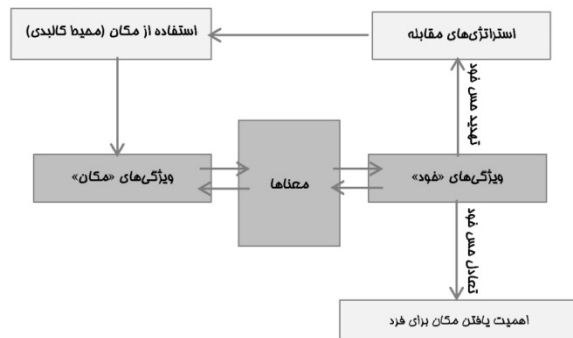
رابطه حس خود و محیط کالبدی

روانشناسان محیطی معتقدند که هویت فرد به همان اندازه که محصول تلاش او برای تعریف رابطه‌اش با دیگران است، رابطه او با محیط‌های کالبدی زندگی روزمره‌اش را نیز شامل می‌شود. چنان که فرد از «اتاق من»، «خانه من»، «پاتوق من» و ... نیز همواره حسی با خود به‌همراه دارد.

در تعاریف اولیه از «خود» نیز به اهمیت محیط کالبدی اشاره شده است. جیمز مفهوم «خود مادی»^{۲۸} را در کنار «خود اجتماعی»^{۲۹} مطرح کرده است. او به طور خاص به «خانه» پرداخت و معتقد بود که احساس ما نسبت به خانه‌مان به گونه‌ای است که ما را بر آن می‌دارد تا از آن نیز مانند خانواده و بدن و دیگر ابعاد «من» خود محافظت کنیم؛ چنان که افراد گاهی خانه یا منطقه‌ای که ساکن آن هستند را وجهه‌ی اجتماعی خود می‌دانند (Twigger-Ross, 2003: 212).

مید نیز رابطه فرد با محیط کالبدی و اشیاء را مانند رابطه او با دیگران می‌داند؛ همان گونه که فرد به «دیگران» اهمیت می‌دهد و «من» او پاسخی سببه عکس‌العمل آن‌ها، به چیزها نیز اهمیت می‌دهد؛ برای مثال یک صندلی چیزی است که «من» می‌توانم روی آن بنشینم (Ibid: 213).

تعابیر مختلفی که به رابطه میان «خود» و محیط کالبدی پرداخته‌اند را می‌توان در دو گروه اصلی توضیح داد. گروه نخست نظریه‌هایی هستند که محیط کالبدی را یکی از ابزارهای فرد برای حفظ حس انسجام^{۳۰} «خود» می‌دانند. در این نظریه‌ها عمدتاً برای «خود» در حالت ایده‌آل وضعیت تعادلی فرض می‌شود که فرد خودآگاه و ناخودآگاه تمایل به حفظ



تصویر ۱. فرد از مکان (محیط کالبدی) به مثابه یک استراتژی برای حفظ تعادل «خود» استفاده می‌کند (منبع: نگارنده)

و اما گروه دوم نظریه‌هایی هستند که محیط کالبدی را خصیلتی از «خود» یا بخشی از آن می‌دانند. روانشناسان محیطی محیط کالبدی را از دو طریق در ارتباط با مفهوم «هویت» مطرح کرده‌اند: از طریق مفهوم «این همانی با مکان»^{۴۲} و مفهوم «هویت مکانی»^{۴۳} (Twigger-Ross, 1996: 205) «این همانی با مکان» نیز عمدتاً در ارتباط با هویت اجتماعی^{۴۴} مورد توجه قرار می‌گیرد. هویت اجتماعی به معنای هویتی است که از عضویت در گروهی اجتماعی ناشی می‌شود. «این همانی با مکان» به معنای هویت ناشی از عضویت در گروهی است که مشخصه مکانی (محل مشخص) دارد. برای مثال فرد خود را عضوی از تهرانی‌ها، شمیرانی‌ها و ... می‌داند. اما مفهوم «هویت مکانی» بر این امر دلالت دارد که خود مکان، گذشته از گروه اجتماعی، در فرایند شکل‌گیری هویت فرد نقش دارد. مکان‌ها همواره بخشی از «خود» فرد هستند؛ چه در وضعیت تعادل و چه عدم تعادل. مفهوم «هویت مکانی» را پروشانسکی^{۴۵} (۱۹۸۳، ۱۹۸۷) مطرح کرده است. او جنبه‌هایی از هویت فرد را که به مکان مربوط می‌شود هویت مکانی می‌نامد. رابطه‌ای که این گروه از نظریه‌ها میان هویت فرد و محیط کالبدی قائل می‌شوند را می‌توان بر مبنای دو تعبیر مختلفی که از «خود» مطرح شد - خود مفهومی

بدین ترتیب در تعریف کورپلا آن دسته از محیط‌های کالبدی یا آن اجزایی از یک محیط کالبدی در هویت فرد اهمیت دارند که از طریق آن‌ها خود آگاه یا ناخود آگاه «حس خود» را تنظیم می‌کند. کاپلان (۱۹۸۳) نیز تفکر و غور^{۳۹} در محیط کالبدی را عکس‌العملی از فرد می‌داند که به هنگام مختل شدن تعادل حس خود به کار گرفته می‌شود. این عکس‌العمل به فرد کمک می‌کند تا در مقاطعی که دچار آشفتگی و خستگی ذهنی^{۴۰} شده است، فکرها و احساس‌های خود را سازماندهی کند. او مفهوم محیط احیاء گر^{۴۱} را به آن دسته از محیط‌های کالبدی که امکان غور و تفکر را فراهم می‌کنند اطلاق کرده است (Korpela, 1989: 244; Kaplan, 1992: 137).

علاقه افراد به حضور در برخی محیط‌های کالبدی به این خاطر است که به ایشان فرصت تمرکز و تفکر و مرور خود را می‌دهد. برای مثال مطالعات استفان کاپلان (Kaplan, 1995) نشان داد که محیط‌های طبیعی بیشتر از دیگر محیط‌ها این قابلیت را دارند.

در توضیح این فرایند، چنان که در تصویر ۱ نیز نشان داده شده است، می‌توان گفت هنگامی که تعادل «حس خود» در فرد مورد تهدید قرار می‌گیرد، از استراتژی‌هایی برای مقابله با این وضعیت و بازیافتن حس انسجام خود کمک می‌گیرد.

دسته‌ای از این استراتژی‌های مقابله، به استفاده از برخی از محیط‌های کالبدی و عناصر آن‌ها مربوط می‌شود. دسته‌ای از ویژگی‌های محیط کالبدی از طریق ساختن یا یادآوری آن دسته از معناها که به «خود» فرد و ویژگی‌های شخصی او اشاره دارند، به وی کمک می‌کنند تا تعادل و حس انسجام «خود» را بازیابد و بدین ترتیب این دسته از محیط‌های کالبدی یا عناصر آن‌ها در هویت شخصی فرد اهمیت می‌یابند.

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

تعریف می‌کند را نیز شامل می‌شود (Proshansky, 1983: 62-63).

هویت مکانی در تعریف پروشانسکی زیرمجموعه‌ی هویت فرد است و هم‌تراز دیگر ابعاد هویت مانند جنسیت، طبقه‌ی اجتماعی و ... بخشی از «خود» او را می‌سازد. (Proshansky, 1978: 155) وی از مهم‌ترین کارکردهای هویت مکانی را بازشناسی مکان‌ها می‌داند، چرا که با یادآوری و تکرار ویژگی‌های مکان‌ها، حس تداوم^{۴۸} آن ویژگی‌ها از گذشته و احتمال تداوم آن در آینده را برای فرد به همراه دارد و این به نوبه‌ی خود هویت فردی او را تقویت می‌کند. (Proshansky, 1983: 66)

هویت مکانی - ساختاری روایی

در رویکرد روایی، فرد تجربه‌های زندگی‌اش را نه به شکل مفاهیمی انتزاعی بلکه در قالب رویدادها به ذهن می‌سپارد. «رویداد» پدیده‌ای زمان‌مند است؛ یعنی اتفاقی که اشاره به مقطع زمانی مشخصی دارد. از سوی دیگر تجربه‌های انسان مکان‌مند نیز هستند؛ هر تجربه‌ای در زمان و مکان مشخصی رخ می‌دهد. از این رو در روایت «خود»، رویدادها همراه با مکان‌های آن‌ها بازسازی می‌شوند. برای مثال به توصیف فردی درباره‌ی فضاهای شهری که معمولاً بدان مراجعه می‌کند. توجه کنید:^{۴۹}

... خود چهارراه خیلی شلوغ است. دوست ندارم و از آن‌جا فاصله می‌گیرم ... از آن شلوغی‌هایی است که انگار همه می‌خواهند فقط رد بشوند. انگار کسی را نمی‌شناسی. از بالا اگر نگاه کنی آدم‌ها فقط می‌خواهند به سرعت رد بشوند و وقتی به خیابان‌های اطراف می‌رسند سرعت‌شان را کم می‌کنند ... اصلاً خودم هم آدمی هستم که جاهای شلوغ و پر رفت‌وآمد را دوست ندارم ... قدم زدن در کوچه پس کوچه‌های خلوت را بیشتر دوست دارم ... در این محدوده کافه فرانسه را دوست دارم چون از پشت

و خودِ روایی - توضیح داد. از موضع تعبیر نخست، فرد مکان‌هایی که تجربه می‌کند را در قالب ساختاری مفهومی به ذهن می‌سپارد و به یاد می‌آورد، اما در تعبیر دوم مکان‌ها در پیوند با رویدادها و از طریق خطی داستانی که آن‌ها را به هم ربط می‌دهد بازشناسی می‌شوند.

هویت مکانی - ساختاری مفهومی

در تعریف پروشانسکی، هویت مکانی مجموعه‌ای از «شناخت‌ها»-یی است که فرد نسبت به محیط کالبدی زندگی‌اش به‌دست آورده است؛ شامل خاطرات، ایده‌ها، احساس‌ها، نظرها، ارزش‌ها، معناها و تجربه‌هایی که به محیط کالبدی زندگی روزمره‌اش مربوط می‌شود. پروشانسکی تعبیر شناخت محیط - مبنای^{۴۶} را برای این نوع شناخت به کار می‌برد (Proshansky, 1983: 59). فرآیند شکل‌گیری هویت مکانی مشابه فرایند کلی شناخت است، یعنی فرد طی تجربه محیط‌های کالبدی آن‌ها را در قالب مفاهیمی انتزاعی به ذهن می‌سپارد تا مبنای بازشناسی تجربه‌های بعدی قرار بگیرد. شکل‌گیری این مفاهیم از کودکی آغاز می‌شود و به صورت انباشتی گسترش می‌یابد تا طبق تعریف پروشانسکی یک سابقه‌ی محیطی^{۴۷} برای فرد شکل بگیرد (Ibid: 59). همچنین شبیه به دیگر ساختارهای شناختی، هویت مکانی از خوشه‌های شناختی تشکیل می‌شود؛ یعنی هر مکان مجموعه‌ای از مفاهیم را می‌سازد. برای مثال «اتاق من» با مفاهیمی چون خانه، آرامش، فضای خصوصی و ... گره می‌خورد. خوشه‌های شناختی مربوط به هر مکان می‌تواند با خوشه‌های شناختی مکان دیگر مرتبط باشد؛ برای مثال ممکن است کتابفروشی‌ای که معمولاً از آن خرید می‌کنیم در مسیر خانه تا محل کارمان قرار داشته باشد. از این رو هویت مکانی فرد نه فقط محیط‌های کالبدی، بلکه الگویی که رابطه‌ی میان محیط‌های کالبدی مختلف زندگی فرد را

بدانیم، روایت این تجربه‌ها را می‌توان از جنس «صحنه - خط داستانی» دانست.

در رویکرد روایی، هویت مکانی زیرمجموعه هویت فرد نیست، بلکه خصیلتی از آن است. همه تجربه‌های فرد خصیلت مکانی دارند؛ مکان - رویداد هستند. یک محیط کالبدی یا عناصری از آن، زمانی در هویت فرد دخیل می‌شود که با داستان‌های شخصی زندگی او اهمیت بیابد.

مکان و هویت مکانی

به نظر می‌رسد در هر دو تعبیر مختلف، تصویری که فرد از خود می‌سازد زمانی انسجام و همپوندی دارد که بتواند تداوم «خود» را در آن حس کند. یعنی در هر لحظه از حال بتواند خود را به عنوان کلیتی که گذشته‌ای و آینده‌ای دارد بازشناسد. این تداوم در رویکرد سنتی وابسته به تداوم ویژگی‌های فرد، از جمله مکان‌هایی که تجربه کرده است، دانسته می‌شود. «تداوم» وابسته به «تکرار» است؛ و «خود» امری انباشتی است که فرد آن را «به یاد می‌آورد»^{۵۳}. از این رو می‌توان گفت فرد در ساختن تصویری از خود نقشی منفعل دارد. اما بر مبنای رویکرد روایی، مکان - رویدادها عناصری مشخص و ثابت نیستند، بلکه دائماً در حال «شدن» هستند؛ در هر بار بازشناسی آن‌ها دوباره ساخته می‌شوند؛ هر بار در ارتباط با یکسری مکان - رویداد دیگر. از این رو تداوم «خود» وابسته به «تکرار» و ماندگاری مجموعه‌ای از چیزها نیست، بلکه در این است که «من» با آن چیز نسبتی داشته‌ام، دارم و خواهم داشت - داستانی میان من و آن مکان برقرار است. اگر چه این نسبت را هر بار از موضع موقعیتی که در آن قرار دارم تفسیر می‌کنم؛ جایی که «خانه»ی من است در موقعیتی آرامش‌حریم خصوصی آن پناهگاه من است، اما در موقعیتی دیگر می‌تواند جایی باشد که نیاز دارم تا از آن فاصله بگیرم. فرد «خود» را نه با یادآوری ویژگی‌هایش، بلکه با

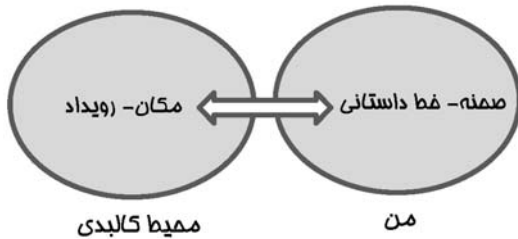
شیشه احساس می‌کنی صدای بیرون را نمی‌شنوی. میزهایش رو به خیابان هستند. انگار که یک فیلم را تماشا می‌کنی. خودت هستی و صحنه‌ی روبه‌رویت ... یا در نمونه‌ای دیگر:

... میدان تجریش را فقط برای رد شدن و نگاه کردن به مغازه‌ها دوست دارم ... خیلی دوست ندارم آن‌جا بمانم. شلوغ است و احساس می‌کنم همه می‌خواهند به آدم تنه بزنند ... فضای تجریش را به خاطر این همه جور بودنش دوست ندارم. همه جور آدم هست ... سردرگم ... وقتی می‌روم تجریش نمی‌دانم کجا هستم ... اما انقلاب را دوست دارم، با این که آن‌جا هم همه جور آدمی هست. کتاب‌فروشی‌ها خیلی جذیب می‌کنند ... گاهی پشت شیشه‌ی همه‌ی کتاب‌فروشی‌هایی که دوست دارم خیلی می‌مانم و یا دستی به بیشتر کتاب‌هایشان می‌زنم. تنها جایی است که شاید بی‌هدف هم شده بروم، حتی بدون این که بخواهم واقعاً کتابی بخرم ...

چنان که در مثال‌های بالا از توصیف مکانی شهروندان مشهود است، ساختار روایی هر دو بعد فضایی^{۵۰} و زمانی^{۵۱} را دارد. فرد همان‌گونه که رویدادهای زمان‌مند را به گونه‌ای پس و پیش می‌کند و «خطی داستانی» میان آن‌ها خلق می‌کند، میان اجزای یک کلیت فضایی نیز رابطه‌ای معنادار قائل شده و مکان‌ها را در قالب «صحنه»^{۵۲} ها در ذهن بازسازی یا روایت می‌کند. صحنه‌ها در تصویر فرد بر اساس روابط توپولوژیک ساخته می‌شوند؛ یعنی او روابط میان اجزای فضا را نسبت به بدن خود و نسبت به یکدیگر ترسیم می‌کند؛ بالا، پایین، چپ، راست، جلو و عقب (Polkinghorne, 1991: 139). فرد در بازخوانی رویدادها خود را درون صحنه و وقوع آن تصور می‌کند. بی‌شک این صحنه کاملاً منطبق بر واقعیت محیط کالبدی آن رویداد نیست. بدین ترتیب اگر تجربه‌های فرد را از جنس «مکان - رویداد»

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

فرد اهمیت می‌یابد که او داستانی شخصی از آن مکان- رویداد داشته باشد؛ به گونه‌ای که در روایت «خود» و در فرآیند ساختن «صحنه- خط داستانی» آن داستان را فرابخواند (تصویر ۲).



تصویر ۲- مکان- رویدادها به صورت صحنه- خط داستانی برای «من» بازسازی می‌شوند (منبع: نگارنده)

در شکل‌گیری داستانی که «من» و «محیط کالبدی» را به هم وصل کند، نقش هر یک از این دو مؤلفه را می‌توان در سه حالت مختلف توضیح داد. داستان‌هایی که مکان‌ها را به «من» پیوند می‌دهند معمولاً تلفیقی از این ۳ حالت هستند (تصویر ۳):

- اهمیت یافتن یک مکان برای فرد می‌تواند به واسطه‌ی اهمیتِ اتفاقی شخصی برای او باشد، اتفاقی که در هر جای دیگری می‌توانست رخ بدهد و وابسته به آن مکان مشخص نیست. برای مثال اولین ملاقات فرد با یک دوست برای او رویدادی مهم است، از این رو جایی که این اتفاق رخ داده است نیز برای او اهمیت می‌یابد. در این حالت در شکل‌گیری داستان پیوند دهنده، نقش «من» بر «محیط کالبدی» غلبه دارد و این تجربه بیشتر به واسطه‌ی آن اتفاق شخصی مهم، در روایت «خود» بازسازی می‌شود و به دیگر تجربه‌های فرد پیوند می‌خورد.

- برخی مکان‌ها خود داستانی دارند که فراتر از آن که فرد چه اتفاقی را در آنجا تجربه کرده است، آن مکان برای او اهمیت دارد و نسبتی میان خود و آن مکان قائل است؛ حتی اگر حضور در آنجا را تجربه نکرده باشد. برای مثال میدان نقش جهان اصفهان و

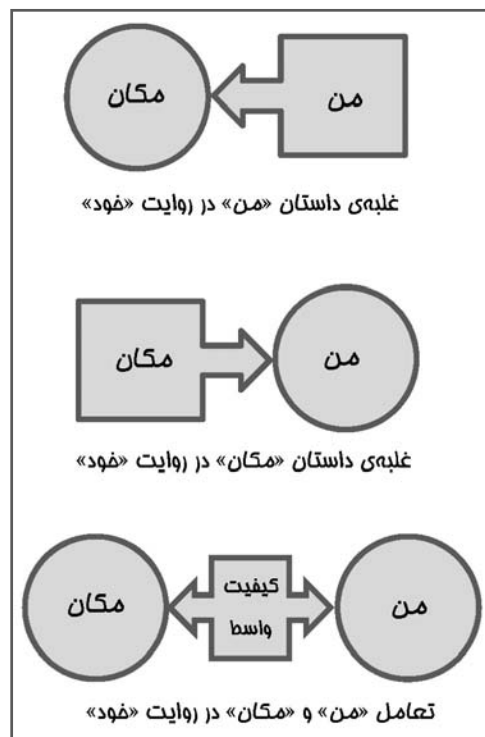
«فراخواندن»^{۵۴} «داستان»هایی از گذشته و حال و آینده بازسازی می‌کند؛ از این رو نقشی فعال دارد. چنان که ساربین نیز «خود» را برخاسته از «عملی»^{۵۵} معطوف به «دانستن» پاسخ سؤالاتی چون «که هستم؟» «چه هستم؟» «کجا هستم؟» می‌داند (Sarbin, 1983: 338). اما توضیح این که یک مکان مشخص (یک محیط کالبدی) در شکل‌گیری «خود روایی» چه نقشی دارد، امری پیچیده می‌نماید. در علوم طراحی، در حوزه‌ی رابطه‌ی انسان- مکان و پرداختن به فرایند این رابطه و مؤلفه‌های آن، بیشتر بر یک سر این رابطه، یعنی «مکان» تأکید می‌شود. از این رو بیشتر آن دسته از ویژگی‌های یک مکان مشخص که تجربه آن را برای افراد مختلف منحصر به فرد می‌کند در نظر گرفته می‌شود؛ ویژگی‌هایی که به آن مکان کاراکنر یا هویتی خاص می‌بخشد. بدین ترتیب بر وجوه اشتراک تجربه‌ی افراد از یک مکان مشخص تکیه می‌شود و نه بر تجربه‌ی شخصی افراد مختلف. می‌توان گفت در علوم طراحی بیشتر به «هویت مکان»^{۵۶} پرداخته می‌شود؛ یعنی ویژگی‌هایی که یک مکان را از مکان‌های دیگر متمایز می‌کند یا در یک گروه قرار می‌دهد. هویت مکان یا کاراکنر خاص یک مکان را می‌توان با مفاهیمی چون روح مکان^{۵۷} (Schulz, 1980) (حس و حال مکان^{۵۸} Rapoport, 1993) و ... پی گرفت.

اما مفهوم «هویت مکانی» بر سر دیگر رابطه‌ی انسان- مکان تأکید دارد. یعنی ویژگی‌هایی از یک فرد مشخص که به واسطه‌ی تجربه‌ی مکان‌ها شکل می‌گیرد و او را از دیگر افراد متمایز می‌کند یا بر اساس آن ویژگی‌ها او را به گروهی از افراد پیوند می‌دهد.^{۵۹} مفهوم «مکان- رویداد» را می‌توان حلقه‌ی واسط میان این دو لنز مختلف دانست. آنچه در علوم طراحی از آن به «مکان» یاد می‌کنیم، مفهومی انتزاعی است که شهروند آن را به صورت «مکان- رویداد» تجربه می‌کند. یک مکان- رویداد نیز زمانی در «من»

«من» و «مکان» را میسر می‌کنند. این کیفیت‌ها، به‌مثابه عاملی سوم، برخاسته از خصلت «وقت گذراندن در کافی شاپ» (مکان- رویداد) است. به‌عنوان مثالی دیگر، در تجربه فرد از «لذت تماشای یک نمایش خیابانی»، «من» در نقش تماشاچی و آن «خیابان» مشخص، هر دو لازمه وقوع آن «نمایش» هستند. شاید بتوان جمعی بودن، بدون محدودیت و انضباط بودن، اتفاقی بودن و ... را از جمله کیفیت‌های واسطی دانست که امکان شکل‌گیری داستانی میان «من» و آن «مکان» را فراهم می‌کنند.

نتیجه‌گیری

محیط کالبدی (مکان- رویداد) نه بخشی از «خود» فرد یا زیرمجموعه‌ای از هویت شخصی او، بلکه جزئی جدایی‌ناپذیر از هر تصویری است که فرد از خود می‌سازد. فرد همواره «خود» را درون یک رشته داستان و صحنه‌هایی که آن داستان‌ها را تصویرسازی می‌کنند، قرار می‌دهد و روایتی از خود می‌سازد. داستان‌ها و صحنه‌ها هر بار از موضع موقعیتی که فرد در آن قرار گرفته است بازسازی می‌شوند و به هم ربط داده می‌شوند (خود روایی). آن‌چه باعث می‌شود یک مکان- رویداد مشخص، در تصویر فرد از خودش اهمیت بیابد، نه خود آن مکان- رویداد بلکه «نسبتی» است که میان فرد و آن مکان- رویداد شکل گرفته است و هر بار به کمک داستان‌ها و صحنه‌های وابسته به آن بازسازی می‌سازد. می‌توان گفت نقش علوم طراحی در شکل‌گیری نسبتی میان فرد و مکان- رویدادها، زمانی بارز می‌شود که بتوانند به کمک ایجاد و تقویت «کیفیت‌هایی واسطه‌ای» میان فرد و یک مکان مشخص، امتزاج این دو را میسر کنند. رشته‌های طراحی محیطی می‌توانند با شناسایی و تقویت کیفیت‌های واسطه‌ای، متناسب با خصلت انواع محیط‌های کالبدی که شهروندان طی زندگی روزمره‌شان تجربه می‌کنند، بستر تعامل میان «من» و



تصویر ۳- داستان‌هایی که «مکان» را به «من» پیوند می‌دهند معمولاً تلفیقی از این ۳ حالت هستند (منبع: نگارنده)

ویژگی‌های تاریخی آن داستانی به‌همراه دارد که می‌تواند بر اتفاقات شخصی‌ای که در آن‌جا برای فرد رخ می‌دهد غلبه داشته باشد. در این حالت در شکل‌گیری داستان پیوند دهنده، «محیط کالبدی» بر «من» غلبه دارد. فرد در روایت «خود» به نسبتی که میان خود و داستان آن مکان قائل است بازمی‌گردد. برخی رویدادهای شخصی در هر مکانی نمی‌تواند رخ بدهد و یک مکان مشخص نیز پذیرای هر رویدادی نیست. برای مثال در احساسی که تجربه خلوت کردن در یک کافی‌شاپ برای ما می‌سازد، «من» و آن کافی‌شاپ هر دو به یک اندازه در شکل‌گیری داستان پیوند دهنده نقش دارند؛ به گونه‌ای که نبود هر یک از این دو مؤلفه مانع از وقوع آن مکان- رویداد مشخص می‌شود. بوی قهوه، خلوت کردن در بین غریبه‌ها، تماشا کردن دیگران و نگاه‌هایی که دزدیده می‌شود و ... کیفیت‌هایی واسطه‌ای هستند که امتزاج

مکان و هویت شخصی: نقش محیط کالبدی در شکل‌گیری «حس خود»

تجربه این دو محیط را برای فرد متمایز می‌کنند تفاوت دارند. تبیین این نقش برای رشته‌هایی چون معماری و طراحی شهری، نیازمند انجام مطالعاتی است که جنبه‌های مختلف موضوع را بر اساس داده‌های میدانی و نمونه‌های موردی بیابد و به آزمون بگذارد.

«مکان» را تقویت نمایند. مکان‌های مختلف، خصلت‌های محوری مختلفی دارند که تجربه‌ی آن‌ها را برای فرد منحصربه‌فرد می‌کند؛ برای مثال اگر خصلت محوری خانه، تجربه‌ی محرمیت است یا خصلت محوری فضای همگانی، تجربه‌ی اجتماعی - تجربه‌ی «دیگری» - است، کیفیت‌های واسطه‌ای که

یادداشت‌ها

- | | |
|---|--|
| 1- Personal Identity | 25- Narrative Structure |
| 2- Sense of Self | 26- Categorize |
| 3- Proshansky | 27- Abstract Concepts |
| 4- Epistemic; داریوش آشوری در کتاب فرهنگ علوم انسانی، واژه‌ی «شناختی» را معادل آن مطرح کرده است | 28- Material Self |
| | 29- Social Self |
| 5- Relph, Edward | 30- Integration\ Coherence |
| 6- Canter, David | 31- Epstein, S. |
| 7- Place and Placelessness | 32- The need to maximize the pleasure/ pain balance |
| 8- Physical Setting | 33- The need to maintain a coherent conceptual system |
| 9- Activities | 34- The need to maintain a favorable level of self- esteem |
| 10- Meanings | 35- The need to maintain relatedness |
| 11- The Psychology of Place | 36- Vuorinen, r |
| 12- Physical Attributes | 37- Self- regulation |
| 13- . Actions | 38- Active Environmental self- Regulation |
| 14- . Conceptions | 39- Contemplation |
| 15- . Explanatory | 40- Mental Fatigue |
| 16- James, William | 41- Restorative Environment |
| 17- Mead, George Herbert | 42- Place Identification |
| 18- . Internalization | 43- Place Identity |
| 19- Sarbin, Theodore R. | 44- Social Identity |
| 20- Emplotment | 45- Proshansky, Harold |
| 21- Plot | 46- Environmental- related Cognition |
| 22- Temporal Events | 47- Environmental Past |
| 23- Recognition | 48- Continuity |
| 24- Conceptual structure | |

۴۹- لازم به ذکر است که مقاله‌ی حاضر، بخشی از مبانی نظری یک پژوهش است که می‌کوشد با تکیه بر مفهوم «هویت مکانی»، اهمیت «فضای همگانی» برای شهروند زن جوان توضیح دهد. از این رو نمونه‌هایی که از توصیف افراد در این بخش ارائه شده است تنها به عنوان مثال و برای روشن‌تر شدن بحث پیش رو اعتبار دارند و به هیچ وجه در این مقاله داده‌هایی تحلیلی نیستند.

- | | |
|--------------|---------------------------------------|
| 50- Spatial | 55- Action |
| 51- Temporal | 56- Identity of Place |
| 52- Scene | 57- Genius Loci (the spirit of place) |
| 53- Remind | 58- Place ambiance |
| 54- Recall | |

۵۹- در مفهوم روانشناختی Place Identity - هویت مکانی - واژه‌ی Place صفتی برای Identity - هویت فرد - است.

منابع و مآخذ

- ۱- آشوری، داریوش، (۱۳۸۹)، فرهنگ علوم انسانی، نشر مرکز، ویراست دوم، ج ۲، تهران.
- ۲- پاکزاد، جهانشاه، (۱۳۸۷)، سیر اندیشه‌ها در شهرسازی (۳): از فضا تا مکان، انتشارات آرمانشهر، تهران.
- ۳- گلرخ، شمین، (۱۳۹۲)، «بازاندیشی در تعریف مفهوم «رسودگی بافت: بر مبنای فرسودگی مکان»، نشریه علمی- پژوهشی صفا (دانشگاه شهید بهشتی)، شماره ۵۷، تهران، صص ۷۹-۹۴.
- ۴- ماسن، پاول هنری و دیگران، (۱۳۸۰)، رشد شخصیت کودک. ترجمه مهشید یاسایی، کتاب ماد وابسته به نشر مرکز، ج ۱۷، ویرایش ۶، تهران.

منابع لاتین

- 1- Barresi, John Barresi. (2002), "From "the Thought is the Thinker" to "the Voice is the Speaker": William James and the Dialogical Self", In *Theory & Psychology*, Vol.12, No.2, pp. 237-250.
- 2- Canter, David, (1977), *The Psychology of Place*, the architectural press, London.
- 3- Epstein, Seymour, 1973, "The Self-Concept Revisited", In *American Psychologist*, No.28, pp.404-414.
- 4- Giuliani, Maria Vittoria, (2003), "Theory of Attachment and Place Attachment", In: Bonnes, Mirilia (eds), *Psychological Theories for Environmental Issues*, ASHGATE.
- 5- Gustafson, Per, (2001), "Meaning of Place: Everyday experience and theoretical conceptualizations", in *Journal of Environmental Psychology*, No. 21, pp. 5-16.
- 6- Haugh, AshildLappgard, (2007), "Identity and Place: a critical comparison of three identity theories", in *Architectural Science Review*, Vol.50, No.1, pp. 44-51.
- 7- Kaplan, Stephen, (1992), "The Restorative Environment: Nature and Human Experience". In: Relf, Diane (edt). *The Role of Horticulture in Human Well-Being and Social Development*, Timber Press.
- 8- Kaplan, Stephen, (1995), "THE RESTORATIVE BENEFITS OF NATURE: TOWARD AN INTEGRATIVE FRAMEWORK", In *Journal of Environmental Psychology*, No.15, pp. 169-182
- 9- Kaplan, S, (1995), "The Restorative benefits of nature: toward an integrative framework", In *Journal of Environmental Psychology*, No. 15, pp. 169-182.
- 10- Korpela, K.M, (1989), "Place-identity as a product of environmental self regulation", in *Journal of Environmental Psychology*, No.9, pp.241-256.
- 11- Norberg- Schulz, C, (1980), *Genius Loci: toward a phenomenology of architecture*, Rizzoli, New York.
- 12- Polkinghorne, Donald E, (1991), "Narrative and Self Concept", In *Journal of Narrative and Life History*, No. 2&3 , pp. 135-153
- 13- Proshansky, Harold M, (1978), "The City and Self Identity", In *Environment and Behavior*, No.10, pp. 147- 169
- 14- Proshansky, Harold M. (1983), "Place Identity: Physical World Socialization of the Self", In *Journal of Environmental Psychology*, No.3, pp. 57-83
- 15- Rapoport, Amos, (1982), *The Meaning of the Built Environment, A Nonverbar communication Approach*, SAGE.
- 16- Sarbin, Theodor R, (1983), "Place Identity as a Component of Self: An Addendum", In *Journal of Environmental Psychology*, No.3, pp. 337-342
- 17- Twigger-Ross, Clare L. & Uzzel, David L, (1996), "Place and Identity Processes", In *Journal of Environmental Psychology*, No. 16, pp. 205-220.
- 18- Twigger-Ross, Clare, Bonaiuto, Marino, Breakwell, Glynis, (2003), "Identity Theories and Environmental Psychology", In: Bonnes, Mirilia (eds). *Psychological Theories for Environmental Issues*, ASHGATE.